

نیمایوشیح به دلیل نوآوری‌هایش در شعر فارسی همواره هدف دشمنی ادیبان سنت‌گرا بوده و به نظر می‌رسد آنها برای بی‌آبرو کردن نیما حتی اعتقاداتش را هم زیر سوال می‌برده‌اند. هنوز هم شاید کسانی باشند که بگویند نیما چون دست به تجدد در یکی از عرصه‌های فرهنگی ایران زده است، انسانی بوده که به مذهب و اعتقادات مذهبی تنقیدی نداشته است. البته با مروری بر

شعر نیما برای مولا

در هر مقام بر لبم آوای یا علی است

جمال‌زاده و نیما یک قرن پیش مسیر ادبیات امروز ایران را هموار کردند

فراز و نشیب در آغاز مسیری صد ساله



دیروز سالگرد درگذشت محمدعلی جمال‌زاده پدر داستان‌نویسی مدرن ایران بود و در آستانه سالگرد تولد نیما یوشیج، پدر شعر نو فارسی در ۱۱ آبان نیز هستیم. ضمن این‌که امسال یکصدمین سالگرد انتشار شعر مشهور «افسانه» در سال ۱۳۰۱ شمسی است. بد ندیدیم به انگیزه این دو مناسبت، مروری کنیم بر آنچه سدسال پیش توسط این دو مرد در ادبیات ایران روی داد و مسیری که ادبیات فارسی بعد از آن طی کرد. در این نوشتار، جمال‌زاده و نیما را با هم مقایسه می‌کنیم، از جنبه شخصی و تاثیرگذاری اجتماعی‌شان و درباره اهمیت کاری که این دو، سدسال پیش در ادبیات ایران زمین آغاز کردند.

در دی ماه ۱۳۰۱ درروزنامه قرن بیستم به مدیریت میرزاده عشقی (شاعر شوریده ووطن دوستی که بعدها جان بر سر مخالفت با استبداد رضاخانی گذاشت) شعری منتشر شد به نام «افسانه» با امضای شاعری جوان به نام نیما یوشیج. او در بالای شعرش نوشته بود: «به پیشگاه استاد نظام وفا تقدیم می‌کنم. هر چند که می‌دانم این منظومه هدیه‌ی ناچیزی‌ست، اما او اهالی کوهستان را به سادگی و صداقت‌شان خواهد بخشید.»

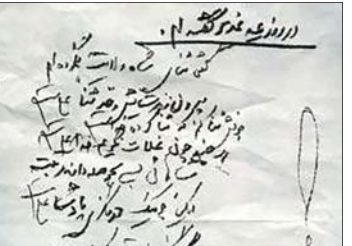
شاعر این شعر سال قبل از انتشار «افسانه» هم در همین نشریه، شعر دیگری به نام «منظومه قصه رنگ پریده» و چند ماه قبل، شعر «ای شب» را در روزنامهٔ هفتگی نوپهار منتشر کرده بود اما افسانه بود که جنبه شاعری نیما را با صدای بلند برای همه فریاد کرد. هرچند شعرهای نیما از همان اول مخالفت گوهی از شاعران سنت‌گرا و از همه بیشتر تند و تیزتر مخالفت و حتی هجو و توهین امثال مهدی حمیدی شیرازی



آرش شفاعی شاعر و روزنامه‌نگار

آثار نیمایمی‌توان به نادرستی این اتهامات پی برد. دستنوشته‌ای از نیما وجود دارد که به تصریح شاعر در روز عید غدیر سروده شده و سعی کرده به این اتهامات پاسخ دهد. شعر این گونه شروع می‌شود: «گفتی ثنای شاه ولایت نکرده‌ام/بیرون ز هر ستایش و حد و ثنا علی است/چونش ثناکم کم ثناکرده خداست/ هر چند چون غلات نگویم: خدا علی است»

نیما در ادامه وارد مدح حضرت شده و سروده است: «شاهان بسی به حوصله دارند مرتبت/ لیکن چو نیک در نگری پادشا علی است/ گر بگذری ز مرتبه کبریای حق بر صدر دور زودگذر کبریا علی است/ بسیار حکم‌ها به خطامان رود ولی/ در حق آن که حکم رود بی خطا علی است/ گری بی خودم و گر به خود اینم ثناش بس/ در هر مقام بر لبم آوای یا علی است.»



مکتب

فصل تقدم ديگران

باید به این نکته هم اشاره کنیم که کار بزرگی که جمال‌زاده و نیما در ادبیات ایران کردند، پیشینه و فضل تقدمی دارد که باید از تلاش‌های آنان هم نام برد. به عبارت دیگر این دو هنرمند، برآیند یک خواست و تلاش جمعی برای ایجاد تغییراتی در ادبیات ایران بودند که دیگر نمی‌توانست به‌نیازهای انسان زمانه خود پاسخ دهد. بدون تلاش روزنامه‌نگاران دوران مشروطه که زبان را از برج عاج تافخر دبیران و منشیان درباری خارج کردند و به دل زندگی روزمره مردم زمانه خود آوردند و بخصوص بدون آثار نویسندگانی چون طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای و مشفق‌کاظمی، امکان ظهور پدیده‌ای چون «یکی بود، یکی نبود» در ادبیات ایران وجود نداشت. همچنان که نیما نیز پشت سر شاعری چون تقی رفعت، میرزا جعفر خانم‌ای و شمس کسمایی قرار دارد و از تجربه‌های آنان در ایجاد تغییر در شعر فارسی بسیار بهره برده است، ولی شکی نیست که هر دو نفر از شاعران و نویسندگان هم دوره خود از نظر ذوق و توان ادبی سرتز بوده‌اند و سکه نوآوری در شعر و داستان‌نویسی فارسی به نام‌شان زده شده است.

پسر سید جمال واعظ

«افسانه» چنان که گفتیم، بحث‌ها را درباره این که انقلاب ادبی در ایران که همه از زمان انقلاب مشروطه به دنبال و منتظرش بودند، کامل کرده است؛ تشدید کرد. این بحث‌ها، از چندی قبل در فضای ادبیات ایران راه افتاده بود و حتی سنت‌گراترین شاعران و ادیبان زمانه هم به دنبال تغییری انقلابی در ادبیات فرسوده و عقب‌مانده زمانه خود بودند به‌خصوص این که در سال ۱۳۰۰ انتشار کتابی از داستان‌های یک نویسنده جوان به نام سید محمدعلی موسوی جمال‌زاده اصفهانی، راه شروع داستان‌نویسی مدرن را که ایرانیان با آن از طریق ترجمه آشنا شده بودند، باز کرده بود. جمال‌زاده، پسر سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی از چهره‌های نامدار و مؤثر مشروطه بود که بعد از قتل پدر در دوران استبداد صغیر از ایران خارج شده بود و نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با نام «یکی بود و یکی نبود» در برلین منتشر کرد.

جمال‌زاده بخش مهمی از زندگی خود را در خارج از ایران، در لبنان و سپس اروپا به سر برد و به همین دلیل تجربه اندکی از زندگی در ایران داشت ولی در مقابل؛ آشنایی وسیعی با ادبیات اروپا و جهان داشت. او به واسطه شهرت و اعتبار پدرش با گروه زیادی از چهره‌های روشنفکری زمانه خود، چه شخصیت‌های تجدیدگرا نظیر سیدحسن تقی‌زاده و چه سنت‌گرایانی چون علامه قزوینی آشنایی داشت و همیشه تحت حمایت آنان بود و به همین دلیل برخلاف نیما که تمام عمر در حال جنگیدن با مخالفان فکری‌اش بود، برای اثبات خود دردسر چندانی نداشت. واقعیت این است که نیما انسانی روستایی و خودساخته بود که وجودش را به جامعه روشنفکری زمانه ثابت کرد و هیچ‌گاه حمایت نخبگان ادبی را با خود نداشت به گونه‌ای که سروده‌هایش در نشریات برگزیده ادبی روزگار جایی نداشت. او افسانه را در روزنامه قرن بیستم که بیشتر جنبه سیاسی تند و تیزی داشت منتشر کرد و برای انتشار دیگر آثارش، مجبور شد با مجله موسیقی همکاری کند که نشریه ادبی به شمار نمی‌آمد. اما جمال‌زاده از همان ابتدا تحت حمایت نخبگان ادبی بود به گونه‌ای که یکی از نخستین تاییدکنندگان او علامه قزوینی بود که از شاه‌بهر ادبای سنت‌گرای دو قرن اخیر ایران به شمار می‌رود.

افاعیل عروحي بود. نیما نخستین شاعری بود که درد اصلی شعر ایران را شناخت، درگیر بودن در ذهنیات، تقلید در همه چیز از زبان و تخیل و اندیشه و بیان حرف‌های کلی. او به شاعران نشان داد که باید شعر را از دایره ذهنیت خارج کنند و با استفاده از تخیل و نگاه هنرمندانه خود، تصویرهایی عینی و ملموس از جهان پیش از خود بدهند:

آن زمانی که آفرود وحشی/ سایه افکنده آرام بر سنگ، / کاکلی‌ها در آن جنگل دور/ می‌سرایند با هم، هم آهنگ/ که یکی‌زان میان است خوانا. در شعر پیش از نیما، امرو و وحشی، جنگل، رودخانه، شب‌پا، کوه و قورباغه درختی جایی نداشت چون شاعران به دنیای پیرامون خود نگاه نمی‌کردند بلکه از روی دیوان‌های گذشته‌گان و با نگاه شاعران قرن هفتم و هشتم به دنیا می‌نگریستند. شاید با این نگاه می‌شد شعری از جنس فروغی بستمایی و سروش اصفهانی سرود و پهره‌ای از صله‌های شاهان قاجار برد اما شاعری که می‌خواهد دنیای امروز را بنگرد، دیگر نمی‌تواند فقط با ذهنیت سنتی بسراید. نیما البته در افاعیل، در وزن شعر و چگونگی بهره‌مندی از قافیه هم تغییراتی ایجاد کرد اما مهمترین تغییری که او ایجاد کرد، همان تغییر در نگاه شاعران به جهان پیرامون خود بود. نیما در همین شعر نشان داد از نگاه انتقادی به گذشته شعر فارسی که نزد بسیاری از ادبای سنتی، مقدس و غیرقابل خدشه بود، ایایی ندارد؛ چنان‌که در «افسانه»

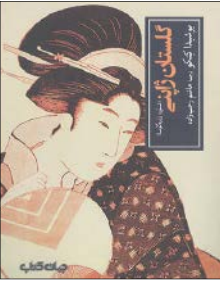
مانیفست نویسان ادبی

سن لویی تهران بود، همان جا فرانسه آموخت و با آثار فلاسفه و هنرمندان خارجی آشنا شد. رهگیری آثار و نوشته‌های نیما نشان می‌دهد او تا زمانی که زنده بود، آثار اغلب هنرمندان و فلاسفه زمانه خود را دنبال می‌کرد و هنرمندی به‌روز بود. جمال‌زاده هم که به واسطه زندگی در اروپا به آثار همه هنرمندان و متفکران زمانه خود دسترسی داشت اما هردو نفر؛ تجدد ادبی را از مسیر فرهنگ بومی و ملی دنبال کردند. داستان‌های جمال‌زاده به درد‌های انسان ایرانی به‌خصوص استبداد و کم‌سوادی می‌پردازد و سرشار است از اصطلاحات و تعبیرات و کنایه‌های زبان روزمره و نشان می‌دهد او همچنان که ادبیات روز جهان را پیگیری می‌کرده، ادبیات ایران و به‌خصوص فرهنگ عامه را هم به صورت دقیق موشکافی کرده بود. نیما هم شعر نو را برپایه سنت‌های هزارساله شعر فارسی بنیاد نهاد و حتی حاضر نشد وزن را از شعر حذف کند و به همین دلیل اندک اندک شعرا و و پیروانش در دل و جان انسان ایرانی نشست و جای خود را باز کرد.

گلستان زاپنی‌ها به فارسی ترجمه شد

هاشم رجب‌زاده ترجمه‌ای از کتاب «تسؤره زؤره‌گؤسا» منتشر کرده است که خواهر دوقلوی گلستان سعدی به زبان زاپنی محسوب می‌شود.

کتاب تسوره زوزه‌گوسا اثر یوشیدا کینکو هفتمین عنوان مجموعه «تمدن و فرهنگ» انتشارات جهان کتاب است. این کتاب که یکی از آثار ادبیات کلاسیک زاپن است که جایگاهش بین مردم ژاپن مانند جایگاه گلستان سعدی یا دیوان حافظ بین ایرانی‌هاست. این کتاب حدود صدسال پس از گلستان سعدی نوشته شده و شیوه نگارشش بسیار شبیه به گلستان است. ترکیب و شیوه سخن تسوره زوزه‌گوسا برای مخاطب ایرانی آشنا و یادآور گلستان است. به همین‌دلیل ادیبان ایرانی آن را گلستان ژاپنی می‌نامند. هاشم رجب‌زاده مترجم این کتاب که پیشتر آثار دیگری درباره تاریخ و ادبیات زاپن ترجمه کرده، بازگردانی این اثر به فارسی را براساس ترجمه‌های انگلیسی و دیگر نسخه‌های آن به زبان‌های مختلف انجام داده است. به این ترتیب او از نظر اهالی ادب در زاپن هم در این کار استفاده کرده است. رجب‌زاده می‌گوید مقایسه و شباهت این اثر ژاپنی و گلستان سعدی نه بر مدار این سخن که دو اثر به هم نزدیکند، بلکه براساس مطالعه تطبیقی مطرح می‌شود. / مهر



شاعر نوگرا

یا روستایی بی‌ریا

نیما زاده یوش مازندران بود. خود سروده بود: «من از این دنوان شهرستان نیم/ خاطر پر درد کوهستانی‌ام» و عشق او به مازندران، به زندگی سخت روستایی و رودخانه و جنگل در ذاتش جاری و ساری بود. این عشق را در بسیاری از شعرهایش هم می‌شود دید، شعرهایی که نشان‌دهنده تجربیات زیسته اوست و به دلیل همین صداقت، بر دل می‌شیند. او تا پایان عمر هم همین گونه ماند و اتفاقا باعث مرگش شد. یک سفر ناگهانی به همان مناطق کوهستانی بود که جسم نحیفش دیگر طاقت آن را نیاورده بود. در این عکس هم او را در قامت یک روستایی بی‌ریا در حال کشاورزی می‌بینید.

ادبیات

LITERATURE

چهارشنبه ۱۸ آبان ۱۴۰۱

شماره ۶۳۵۱

معرفی کتاب

خودبودگی و بی‌نقاب بودن

نگاهی به مجموعه شعر «بریل‌های ناگزیر» سروده شاعر روشندل موسی عصمتی



کبری موسوی قهفرخی هشتک شاعرو پژوهشگر

خودبودگی و بی‌نقاب بودن؛ زیستن در جهانی وارگانی با هدف ارائه تصویری واقعی از خود. هرچند در تعریف شعر گفته‌اند و شنیده‌ایم که احسنه اکذبه، به‌طور مشخصی در بریل‌های ناگزیر چنین نیست. دروغی در کار نیست. آنچه پیش روی ماست، دنیای شاعری است روشن و بی‌آلایش. مجموعه با یاد لویی بریل شروع می‌شود و با رودکی پایان می‌پذیرد. درآرختگی لامسه و عاطفه. دست کشیدن و بوییدن و شنیدن. سپس تلفیق این حواس را به واژه کشیدن. زیستن در دنیای صداها، صداها و صداها: صدا که زیره اندوه در خودش دم داشت...

و قدم زدن در دنیای بوها و عطرها:

همیشه بوی علف داشت، بوی آویشن...

و در سطری دیگر «بوی غریب پونه.»

مقاربت شهودناک سرانگشت با پیرامون وسیع، در جغرافیایی به گسترده‌گی ذهن. جایی که هیچ مرزی نمی‌شناسد. زندگی در اقلیمی فراگیر:

او آمده ست ساز و دهل را به پا کند

در دره‌های توس و سمرقند و پنجشیر

همه جا را وطن پنداشتن و

برای رنج مردمان همه جا

دل نگران بودن. نفس

کشیدن در هوایی متکثر و

در عین حال واحد.

بریل‌های ناگزیر. هرچند

از سویی مقهور ناچاری

و جبر است، اختیار را

نادیده نمی‌انگار. اختیار

دیدن‌های دقیق و ریزبینانه از واری

دود عینکی همیشگی و به تعویق انداختن رنج آن؛

این روزها که دود شدم پشت عینکم

در خلوتی نمور، بماند برای بعد

مهلت دادن به خود برای لذت بردن از آنچه هست و بوده.

ارزشمندی خود را درک کردن و بیان کردن و ارزشمندی

زیستن را. حتی اگر در پوششی از حسرت، خزیده باشد. حتی

اگر غبارگرفته باشد. نگاهی رمانتیک به هستی، به بودگی و

بسامد افعال ماضی؛

این دشت‌های پر علف، این دامن کوه

یک ایل گولی‌های شاعر داشت روزی

یا

صدا به روشنی روزهای پیش از این

صدا به روشنی کوه‌های معدن بود

یا... «یا همیشه فرصت انتخاب نیست، یا گاهی میبایست دو

پدیده نیست. هم‌راستایی آنهاست و تلاش برای گریختن از

دبیوارهای موزی و برهم زدن نظم ریل‌ها. ریل‌های ناگزیر.

بریل‌های ناگزیر. تلاش برای فریاد زدن در اینجا؛

این جابه‌نور و رنگ و صداگیر می‌دهند

این جابه هرچه غریب‌انگیر می‌دهند

شاعر، متکلم مع‌الغیر است. با دیگران است و برای دیگران.

صدایی است که باید اوج بگیرد و دربند بستگی نماند،

صدا نباید مظلوم باشد. باید رونده باشد و بی‌قید. شاعر

می‌داند که «یک کلت سرخ در دهنش تیر می‌کشد» پس چرا

سکوت کند؟!

شاعر همه‌کس است و صدای همه‌کس؛ از کارگر معدن گرفته تا

عطار وارنده وانت و دکتر و گولی و مهاجر افغان او می‌داند

که «چنان حکایت این روزها نخواهد ماند.» و این مصراعی

است که در میان تمام دریغ‌یادها و حسرت‌های پرن رنگ شاعر،

روشنایی ویژه‌ای دارد زیرا آگاهی شاعر، امیدی است که باید

منتشر شود.

قاب

